



اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است. منصور حکمت



# یک دنیای بهتر

نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity faction of WPI

۲۴ ژانویه ۲۰۰۷ - ۴ بهمن ۱۳۸۵ E.mail: siavash\_d@yahoo.com سردبیر: سیاوش دانشور



سیاوش دانشور

## یادداشتها

شایعه مرگ خامنه ای

در یکماه گذشته همراه با اخبار وخامت جسمی خامنه ای، شایعه مرگ او در رسانه ها چند بار پخش شده است. این شایعه در روزهای اخیر در ایران و خارج کشور قوت یافت. چند نکته را باید پیشاپیش در اینمورد تأکید و تصریح کرد: واکنش جنبش آزادی و برابری به واقعه مرگ خامنه ای واکنشی سیاسی است. فرض کنیم این شایعه صحت دارد. خامنه ای سردهسته جلادان و تروریستهای اسلامی مرد! شاید احساس اولیه این باشد که ای کاش نمی مرد، ای کاش توسط مردم انقلابی و پیروز به ارتجاع اسلامی دستگیر و محاکمه میشد، ای کاش از زبان این مظهر شقاوت و سبیت اسلامی جنایات این رژیم در دقایق آن ورق میخورد، ای کاش همه مردم دنیا میفهمیدند که در "بیست آقا" و حلقه های واسط آن یعنی شکنجه گاهها و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی تا موسسات اقتصادی و غیره چگونه برای نابودی و از سر راه برداشتن مخالفین سیاسی طرح ریخته میشد و به اجرا در می آمد. ای کاش خامنه ای جنایتکار دستگیر میشد و بقیه عمرش را در گوشه زندانی سپری میکرد. اما اگر خامنه ای هم به سرنوشت دوست و یار قدیمی اش خلخالی و لاجوردی پیوسته است چه میتوان گفت؟ نظام کثیف اسلامی، نظام جنایت و خون و ضدیت تمام عیار با ابتدائی ترین جلوه های انسانیت، سرکرده و "رهبر" خود را از دست داده است. خامنه ای مرد اما نظام خامنه ای هنوز پابرجاست. خامنه ای سمبل و لوگوی رژیم اسلامی بود. قتل عامهای زندانیان سیاسی و مردم ایران، فقر و فاقه مردم، زدن و بستن زنان در زندان آیرتاید، دهها میلیون تن فروش و معتاد، تروریسم سازمانیافته در داخل و خارج و کشورهای منطقه و هزار و یک جنایت دیگر با نام خامنه ای و امثال خامنه ای عجین است. او مظهر شناخت و جنایت بود و با مرگ او میخی دیگر بر تابوت آرزوهای پدرهوی جنبش اسلامی در ایران برای تبدیل شدن به "رهبر جهان اسلام" کوبیده شد. دنیای بدون خامنه ای و خامنه ای ها دنیای قابل تحملتری است.

اما مرگ خامنه ای پیامدهای بلافصلی در درون رژیم اسلامی و معادلات سیاسی دارد. دوره مرگ خامنه ای با دوره مرگ خمینی متفاوت است. خمینی زمانی مرد که اربابه خونین اسلام مخالفین سیاسی و انقلابی را از دم تیغ گذرانده بود و در متن "برکت الهی" جنگ جمهوری اسلامی دوره ای وقت خریده بود. امروز این رژیم بر سر بقا و امنیتش جان میکند، تنشهای عمیق دارد، در داخل کشور و منطقه ترور میکند، سران

← ص ۴

یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید!

هدفش منیت است و نه شخصیت کمونیستی، هرگز قادر نیست خود را نقد کند اما تا میتواند همه را نقد میکند تا اشتباهات سیری ناپذیر منیت خود را تا حدودی سیراب سازد. اگر ببیند جایی یکی از کادرها، نظر و مسئله جدیدی طرح کرده است با متوسل شدن به راههای غیر اصولی از طرف مقابل وقت میگیرند تا خودشان آن موضع را زودتر اعلام کنند و به اسم خودشان ثبت شود(!؟) و وقتی به این عمل موفق نشدند و همه حزب به جریان پی بردند شروع میکنند که این نظر غلط است و یا در مورد آن قفل سکوت بر دهان میزنند که بدینگونه طرف مقابل ایزوله بشود. در حالیکه چنانچه خودشان مسئله جدید مطرح کنند با بوق و کرنا سعی میکنند به کمک همفکران خود آنها را به در افزوده هایی به مارکس و منصور حکمت تبدیل کنند، آنهم در حالیکه وجدانا خیلی نظریه های طرح شده جدید از طرف کادرهای دیگر حزب ارزش در افزوده را داشتند، ولی متأسفانه هیچ تشویقی از طرف خط چپ رادیکال حاکم در حزب نسبت به آنها بعمل نیامد و جدی نگرفته نشد. چونکه تحقق چنین رفتارهای مدرن و باز از جانب دیدگاه چپ رادیکال محال است و نبودنش باید ما را نگران کند. اینها زمینه های تکوین نگرش چپ رادیکال را در حزب، عملا و ناآگاهانه بوجود میاورند. از موضع افق اجتماعی چپ رادیکال، هر کادری یا عضوی فراتر از ظرفیت این افق حرکت کند ناخواسته با سیاست سکوت هلاک کننده، ایزوله و حاشیه ای شدن مواجه میشود. تمام خلاقیتهای تنوریک - سیاسی جدید می باید از طرف افق اجتماعی چپ رادیکال صورت بگیرد و اگر عضو یا کادر دیگری در حزب به خلاقیت سیاسی جدید دست بزند با سیاست ایزوله این چپ مواجه میشود. منطق چپ رادیکال در رابطه با اعضای حزب این است که شما به کارهای عملی بپردازید و فکر تنوری را نکنید (این اتفاق بطور واقعی بوقوع پیوسته است)، در بالا کسانیا

← ص ۲

## حزبیت و انسانیت

قسمت دوم

خسرو دانش

بخش اول مقاله "حزبیت و انسانیت" بر مبنای سوال و جوابهای قسمت اول سمینار "حزبیت" رفیق حمید تقوایی نوشته شده بود و من بدلیل ایراد کامپیوترم هنوز موفق نشده بودم تمام بحث را گوش کنم. بنابر این لازم دیدم به مسائلی که هنوز اشاره نشده است در این قسمت بپردازم.

در کل سمینار "حزبیت" به چند نکته محوری و اساسی میشود اشاره کرد:

۱- کل سمینار "حزبیت" یک حلقه مفقوده اصلی دارد و در واقع موجودیت این حلقه مفقوده است که باعث اوضاع فعلی حزب شده است و به نوعی جبهه گیریهای متقابل دامن زده است. حلقه مفقوده مذکور این است که از دریاچه منیت چپ رادیکال و ایدئولوژیک، منیت فرضی لیبرالی را نقد میکند. بدینگونه که خودمان، در حالیکه در اوج منیت چپ رادیکال و ایدئولوژیک غرق هستیم، ظاهرا منیت لیبرالی و بورژوایی را نقد میکنیم (حال به درست یا نادرست که به این بحث میرسیم). در همه جا منیت لیبرالی را میبینیم و نقد میکنیم، ولی منیت ایدئولوژیک چپ رادیکال را در خودمان نمیبینیم. به غیر از خودمان دیگر اعضای رهبری حزب و کادرها حق منیت ندارند و اگر بغیر از ما، کس دیگری خلاقیتی از خود بروز دهد به منیت بورژوایی و انحلال طلبی متهم میشود. این خصلت دیرینه چپ رادیکال ایدئولوژیک و سنتی است. خصلت خود را مرکز جهان دیدن، میرا از اشتباهات و نقد نکردن خود یکی از خصلتهای محوری چپ رادیکال میباشد. این افق و گرایش اجتماعی تحمل بروز شخصیتها را در حزب ندارد، مگر شخصیتهایی که پایین تر از سطح سیاسی-تنوریک رفقای رهبری وابسته به این افق اجتماعی حرکت کرده و خلاقیتهای تعیین شده از خود بروز ندهند. بر مبنای این افق، شخصیت و خلاقیت اعضای حزب تا حدی قابل تحمل و پذیرش است که از سطح شخص محوری وابسته به این افق پایین تر بوده و مساوی و یا فراتر از توان وی نباشد و اسم آنرا **نمایندگی حزب** از طرف افراد میگذارند. این افق اجتماعی مثل افق منصور حکمت نیست که همواره از موضع نقد به خط سیاسی خود بپردازد و با این عمل خود باعث بروز و شکوفائی شخصیتها و خلاقیتهای هر چه بیشتر در حزب باشد. اما در خط چپ رادیکال نقد خود وجود ندارد و تا بحال نمونه ای دیده نشده است که بعد از رفتن منصور حکمت، این جریان به نقد اشتباهات خود بپردازد، چرا که ایدئولوژی، غیر قابل نقد بوده و کامل مطلق است و برای خود عملی غیر قابل تحمل میباشد. چپ رادیکال ایدئولوژیک چون

## حزبیت و انسانیت ...

هستند که به امر تئوری بپردازند. اگر عضوی از حزب به دستاوردهای تئوریک - سیاسی جدیدی برسد، این دستاوردها به هر بهانه ای نفی شده و پایمال میشود و سپس زیرکانه نقاط درست همان تئوریهای پایمال شده و مهر سکوت خورده، از طرف خودشان بکار گرفته میشود. در حالیکه فرد تلاشگر اصلی این تئوریا گوشه ای افتاده است. اگر عضوی از حزب به دستاوردهای تئوریک- سیاسی جدیدی که میتواند حزب را گامی فراتر از قبل خود ببرد نائل شود با تئوریک "کمیت" نداریم" مواجه میشود. با حکم "ارگان تئوریک - سیاسی نداریم" مواجه میشود. با تحلیل تئوری نداریم مواجه میشود.

**خط "تئوری رسمی نداریم" منصور حکمت به خط "تئوری نداریم" چپ رادیکال تبدیل شده و یک گرایش ضد تئوریک در حزب دامن زده میشود.** در حالیکه از نظر منصور حکمت مبارزه فکری عرصه ای از مبارزه اجتماعی و کمونیستی با بورژوازیست و باید به مبارزه مستقیم با آراء حاکم در جامعه بپردازیم و موفقیت در مبارزه فکری با آراء حاکم مساوی با تسخیر یکی از مکانیسمهای اجتماعی قدرت در کمونیستی، تبدیل میشود به حزب بدون تئوری کمونیستی و بهانه آورده میشود که برای تئوری در این حزب رای نمیگیریم. در صورتیکه فراموش میشود که حزب بدون شخصیتهای تئوریک، حزب بدون نشریه تئوریک - سیاسی، نمیتواند مصوبات کمونیستی نیز داشته باشد (چونکه انجمن مارکس در دسترس داخلی ها نیست و حزب باید یک نشریه تئوریک - سیاسی فعال داشته باشد، این حق بدون چون و چرای فعالین داخل است) و تئوری کمونیستی پیش شرط مصوبه کمونیستی است، نه عکس آن. تئوری بخشی از پراتیک کمونیستی است و جدا کردن تئوری از پراتیک یک نگاه اسکولاستیک است. آخرین بحثهای منصور حکمت و تاکید وی روی بحث حزب و جامعه باعث میشود چپ رادیکال در حزب، به غلط، به یک گرایش ضد اثباتی و ضد تئوریک پسمادرنیستی دامن بزند و حزب را صرفا به یک حزب سلبی تبدیل کند و آنرا از عصاره کمونیستی تهی سازد. این گرایش، خصلت ضد تفسیرگرایی و ضد فلسفی مارکس را به یک گرایش ضد تئوری و ضد اثباتی تبدیل کرده و بی خبر از آنست که دارد بنیان اثباتی

کمونیسم مارکس را در حزب فرو میریزد. من بارها در نوشته هایم تاکید کرده ام که تئوریک "فیلسوفان، جهان را تفسیر میکنند، در حالیکه کمونیسم در جهت تغییر جهان است" به این معنی نیست که تئوری کمونیستی هم جهان را تفسیر میکند، بلکه به این معنی است که تئوری کمونیستی بر خلاف فلسفه که دستگاه نگرش بورژوازیست جهان را در جهت تغییر تحلیل کرده و از عوامل تغییر آن شناخت میدهد، پس یک تئوری پراتیکی و ضد تفسیرگرایی بورژوایی است. اگر مارکس، کاپیتال وی و دیگر آثار گرانبهای تئوریک وی نبود ما هم اکنون شاهد یک جنبش کمونیسم کارگری آگاه نبودیم و صرفا شاهد جنبشهای کارگری کور و خود جوش بودیم. تفسیر بورژوایی با تحلیل اثباتی کمونیستی کاملا متفاوت و در جهت خلاف هم هستند. تفسیرگرایی واقعیت اجتماعی را وارونه و ایدئولوژیک نشان میدهد، در حالیکه تئوری کمونیستی واقعیت را آنگونه که هست نشان داده و عوامل تغییر آنرا کشف میکند. تفسیرگرایی بورژوایی اکنون تحت عنوان "دانش هرمنوتیک" یکی از ارکان فکری پست مدرنیسم است و باید در نقد آن کوشا بود تا موجب شکل گیری گرایش ضد تئوریک در حزب نشود. کمونیسم، صرفا نفی سلبی سرمایه داری نیست، بلکه نفی اثباتی مالکیت خصوصی هم است. منظور مارکس از اینکه کمونیسم جنبش نفی وضع موجود است به معنی کمونیسم بطور کلی است. مارکس در تمام نوشته هایم تاکید میکند که کمونیسم بطور کلی جنبش نفی مالکیت خصوصی است در صورتیکه کمونیسم خود را بعنوان نفی و فرارفتن اثباتی از مالکیت خصوصی تعریف میکند و معتقد است بغیر از این کمونیسم، باقی کمونیسمها به یک کمونیسم سیاسی، دمکراتیک و استبدادی منجر میشود که از تمام این نوع کمونیسمها تحت عنوان کمونیسم نارس و استبدادی نام میبرد، چون این نوع کمونیسمها در جهت رهایی ذات انسانی از مالکیت خصوصی نیستند. یک حزب کمونیستی درست است که تاکتیکهای عملی و سیاست فردای خود را بر حسب داده های امروز تعیین میکند ولی بدون افق و چشم انداز کمونیستی و اثباتی منحرف میشود و این افق را همواره باید در چشم انداز خود قرار دهد. این دیدگاه بار کاملا پسمادرنیستی دارد که کمونیسم را صرفا جنبش نفی وضع موجود بدانیم، بویژه بعد از تجربه کمون پاریس و تجربه شوروی. بر مبنای تحلیل ایندو تجربه گرانبهای هم اکنون میتوان یک الگوی اثباتی نسبی داد و حداقل محورهای عمومی حرکت کمونیستی (چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی) بعد از کسب قدرت سیاسی

را مشخص نمود. اگر کمونیسم فقط جنبش نفی وضع موجود بود، مارکس هرگز نمیگفت که طبقه کارگر بعد از کسب قدرت سیاسی خصلت پرولتری خود را از دست داده و سوسیالیسم را بمثابة یک طبقه نخواهد ساخت، بلکه بمثابة نماینده انسانیت خواهد ساخت. نمیگفت "ساختمان سوسیالیسم بلاواسطه توسط شهروندان جامعه". نمیگفت کمونیسم یعنی رهایی ذات انسانی کارگر از اسارت مالکیت خصوصی. نمیگفت کمونیسم ما بر خلاف کمونیسمهای نارس به خلاقیتهای انسانی و فردیت انسانی ارج مینهد. این دیدگاهها تماما اثباتی هستند. اساسا کمونیسم مارکس طبق گفته خود منصور حکمت در بحث باز خوانی کاپیتال از دو بخش اثباتی و سلبی تشکیل یافته است. کمونیسم یک جنبش اثباتی- سلبی و از طرف دیگر یک جنبش سلبی- اثباتی است. با تحلیل اثباتی از سرمایه به سلب آن میرسد و با سلب قدرت سیاسی سرمایه سوسیالیسم را اثبات میکند. در طول حرکت جنبشهای اعتراضی در ایران در دوره اخیر اگر شعار "سوسیالیسم بیاخیر برای رفع تبعیض" یا شعار "یا سوسیالیسم یا بربریت" نبود، جنبشهای اعتراضی و سرنگونی طلب به فاز چپ عروج نمیکردند. تئوریک "حزب تئوری ندارد" مساوی با تئوریک "حزب تئوری رسمی ندارد" نیست. اولی یک گرایش کاملا ضد اثباتی و ضد کمونیستی است که بنیان حزب ما را از هم فرو میپاشد. تعبیر چپ رادیکال موجود در حزب از بحثهای منصور حکمت کاملا بر حسب منیت حزبی است. هر جا لازم باشد برای نفی خلاقیتها، تئوری کمونیستی را میکوبد و هر جا اقتضاء نکند از آن دفاع میکند. بهمین دلیل نقد ناقص و اپورتونیستی چپ رادیکال از پست مدرنیسم و یا عبور شکسته بسته وی از لنینیسم نیز بر مبنای حفظ منیت و قدرت خود در حزب است، نه حفظ رهبری و اتوریته کمونیستی. تحمیلا پست مدرنیسم را نقد کرده است، اما بار ضد اثباتی آنرا درک نکرده است. برای اولین بار تئوریهایی پست مدرن و بورژوا اعلام کردند که هر تحلیل اثباتی غلط و غیر علمی است و اصلا برنامه دادن برای آینده خیالی و غلط است. همینطور نقد چپ رادیکال در حزب از لنین یک نقد کاملا اپورتونیستی است. با ترم "مارکسیسم سیاسی" میخواهد از یک طرف زیرکانه از لنین عبور کند و توده های حزبی پیشرونده را راضی نگهدارد و از طرف دیگر در این ترم جایی را خالی میگذارد که در صورت تهاجم گرایش لنینی در حزب (که از طرف رفقای مشخصی بویژه رفیق مصطفی صابر پرچم آن برافراشته شده و عملا

در حزب در خدمت چپ رادیکال هستند و در تقابل با کمونیسم انسانی مارکس که اینروزها هم در قبال شعار **زنان زحمتکش** ناتوان از پاسخگویی هستند) فورا بتواند حرف خود را عوض کند. بر پایه همین سیاست منیت خود است که مطرح میکند که "به ما چه کی تحلیلت از کاپیتال چی هست. ما کمیت تئوری نداریم". هدف ایزوله کردن شخصیتها و خلاقیتها نوظهور در حزب است. در صورتیکه طبق متد مارکس و منصور حکمت ما به تئوریهایی زیادی در حزب نیاز داریم و باید کادرهای قدر تئوریک داشته باشیم و در جهت شکوفایی این وجهه کمونیستی بکوشیم. حلقه گمشده چپ رادیکال و ایدئولوژیک در سمنار بحث "حزبیت" دارای چنین خصلتی است. نفی خلاقیتها (و حتی منیتهای واقعی بورژوایی) بوسیله تئوریک "منیت" با توسل به منیت چپ رادیکال. این منیت هرگز در حزب خود را نمیبیند، چون اساسا چپ رادیکال و ایدئولوژیک خود را مرکز جهان میداند و این خصلت ایدئولوژی است. آنچنان در دنیای خود غرق است که ایراد را فقط در دیگران جستجو میکند و میبیند. شخصیتها را صرفا نماینده خط سیاسی حزب تحلیل میکند و خلاقیت را در چهارچوب ایجاد پروژه ها و کمپینهای عملی مورد قبول حزب ترجمه میکند. کوچکترین درزی برای ظهور شخصیتها رشد یافته تر از خط کنونی حزب باز نمیگذارد و این خصلت ایزولونیستی و ضد سوبژکتیویستی چپ رادیکال ناشی میشود. اجازه نمیدهد تا متد کفر گویی منصور حکمت در حزب احیاء شود و حزب را به سطح یک حزب ماشینی به بهانه حفظ "حزبیت" کاهش میدهد. از حزب ابزاری میسازد و تئوریک "ابزاری بودن حزب" را میدهد و نام آنرا ظاهرا حزب طبقاتی عنوان میکند (که در پایین به این بحث هم میرویم). انسانیت کمونیستی را به ابزار تبدیل میکند و حزبیت ابزاری و ماشینی را در مقابل انسانیت کمونیستی قرار میدهد.

یادداشتها ...

مرتجعینی که وقتی از "تمدن و مدنیت" سخن میگویند، دامنه افقشان از بی تمدنی اسلامی دو خرداد فراتر نمیروند و تاکتیک شان هم "روزه سیاسی" یا شکمجرانی اسلامی دو خرداد است. این جماعت مثل اسلافشان در رژیم اسلامی که دنبال "حقوق بشر اسلامی" هستند، دنبال "حقوق بشر قومی" افتاده اند. اینها حتی از تمدن لیبرالی و حقوق بشر نوع لیبرالی هم گریزانند تا چه رسد به تمدن انسانی و حقوق برابر و جهانشمول انسانی. حرکت اینها و کلا فدرالیستها نه دفاع از دستاوردهای تاکنونی بشر امروز و یا فراتر رفتن از آن بلکه گرفتن دنده عقب در تاریخ منسوخ اند. در قهقرای کهنه و بو گرفته و پوسیده گذشته، در هویت کاذب انسان مسخ شده و هویت دست ساز "قومی و ملی" دنبال تعریف حق مردم در کردستان براساس معیارهای اسلامی جناب حجازیان و خاتمی تخصص آکادمیک میکنند. این موجودات را باید به حال خود گذاشت. شاید روزی علم پزشکی داروئی برای این واپسگرانی و انجماد فکری و فرهنگی پیدا کند.

اما چرا از حمایت حزب دمکرات کردستان و سازمان زحمتکشان برخوردار شده اند؟ چرا این جریانات همراه با اسلاميون و جناب بها ادب و جلالی زاده و "روشنفکران اسلامی" کردستان هم آوا شدند؟ اینها که ادعای لائیک و سکولار بودن و حتی نوعی سوسیالیسم دهقانی داشتند و قرار بود زیر حمایت و پوشش ارتش آمریکا به جلال طالبانی و مسعود بارزانی کردستان ایران شوند! چرا تا این حد زبون شدند که به حمایت از روش اسلاميون و "روزه سیاسی" چند نفر بی تاثیر در جامعه کردستان افتادند؟ کمپ راست ایران کلا در بحرانی مزمن بسر میبرد. موضوعاتی مانند شکست سیاست آمریکا در عراق و کور شدن نسبی افق حمله آمریکا به ایران، این جریانات را کلا استراتژی سیاسی شان را براین مینا استوار کرده بودند، دچار بی افقی و بخران و تشتت کرده است. ناسیونالیسم ایرانی و جمهوریخواهان متفرقه و ناسیونالیسم کرد و سازمانهای چند نفره و دست ساز فدرالیست از این

جمله اند. بحران ناسیونالیسم کرد را بخشا همین روندهای سیاسی منطقه ای توضیح میدهد. اما اینها هنوز دلایل کافی برای توضیح موقعیت این جریانات نیست. جریانی مثل حزب دمکرات کردستان ایران که سازمانی با سابقه معین و بستر اصلی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بوده است، بدلیل ناتوانی در تبیین حرکت سیاسی خود در یکدهه اخیر و همینطور چرخش استراتژیک بسوی فدرالیسم زمینگیر شد. این افق حزب دمکرات را به جریانی تماما محدود به یک شق سیاسی منطقه ای تبدیل کرد. حقیقت اینست که پاشنه آشیل بحران سیاسی حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان یکی رشد چپ و کمونیسم در کردستان است و دوم همان فدرالیسم است که به اینروزشان انداخته است. فدرالیسمی که با واقعیات سیاسی و اقتصادی و روش زندگی و منش و تفکر مردم در کردستان وصله ناجور است و تنها میتواند از دریچه عنصر استیصال و نابودی جامعه کردستان و ایران امکان بروز بیابد. سازمان زحمتکشان نیز بعنوان بخش ایرانی اتحادیه میهنی نمیتواند خیلی فراتر از سیاستهای این جریان و مناسبات این حزب و دولت عراق با جمهوری اسلامی پیش برود. کور شدن افق فدرالیسم در ایران و بحران و انشفاق در درون این جریانات آنها را به حمایت از روشهای شکست خورده جریانات اسلامی کشانده است. ناسیونالیسم کرد در دوره دو خرداد به مرتجعینی امثال بها ادب و جلالی زاده تلاش داشت نزدیک شود و از این طریق پلی به رژیم اسلامی بزند. شکست دو خرداد و چرخش به فدرالیسم این سیاست را کنار زد، حال بن بست فدرالیسم و بحران ناسیونالیسم کرد آنها را به سر منزل اول رسانده است. ناسیونالیسم بنا به ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی خود، و اینجا در هیئت ناسیونالیسم قومی که دیگر مرزی با مرتجعین اسلامی ندارد، از سر استیصال خود را به "روزه سیاسی" آویزان میکند. اینها تنها از مردم و جامعه کردستان و ایران عقب نیستند، با ارفاق سه گام به پس رفتند. از موقعیت یک جریان سکولار به یک جریانی فدرالیستی و قوم پرست، از موقعیت یک جریان ضد جمهوری اسلامی به متحد نمایندگان "کرد" رژیم اسلامی، و امروز دنباله رو محافل حاشیه ای ملی اسلامی با تاکتیک جنین اسلام سیاسی. آینده اینها اگر روی همین خط پیش بروند تاریک تر از تاریک است.

## حزبیت و انسانیت ...

بلکه **حزبیت ایدئولوژیک و مقبض** است. اگر قرار است اسناد هر نشست حزبی را بعدا علنی کنیم دیگر چه لزومی دارد مطرح کنیم که هیچکس بعد از پایان نشست حق نظر ندارد و بحث نداریم. این یک پارادوکس مشخص در مند چپ رادیکال موجود در حزب است. حزبی که انسانیت و فردیت کمونیستی را به بهانه تحکیم حزبیت و تقدسگرایی حزبی محدود کند در بعد از کسب قدرت سیاسی هم هیچ تضمینی برای اعاده انسانیت نمیتواند داشته باشد و به یقین آنرا موسمی خواهد کرد. چنین حزبی، در این برهه از زمان که میخواید نسل مدرن و غرب گرا را نمایندگی کند قادر نخواهد شد به یک حزب اجتماعی و مدرن تبدیل بشود. وگرنه از موضع انسانیت کمونیستی هرگونه انحلال طلبی حزبی مردود است و بستگی دارد به اینکه چگونه آنرا تعریف کنیم.

خلاصه مطلب چنین میشود که نقد چپ رادیکال از منیتهای موجود یک موضع تعرضی است که باعث میشود منیت خود چپ رادیکال از یاد رفته و پشت پرده برود. در صورتیکه خط مشترک و حلقه گمشده اصلی همان منیت نفی کننده "منیت" و یا منیت نفی کننده خلاقینهای کمونیستی است. این خط چنانچه بطور کامل در حزب سلطه ایجاد کند حزب ما دیگر حزب کمونیست کارگری نخواهد بود. اخطار فعلی ما این است که یک رگه ی غالب از این افق و گرایش اجتماعی در رهبری خط حاکم حزب مستولی شده است.

(ادامه دارد).

## جهت چاپ در نشریه یک دنیای بهتر،

موضوع: خبر عضویت در فراکسیون جهت اطلاع اعضای کمیته مرکزی حزب،

به اطلاع رفیق حمید تقوایی و دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری می‌رسانم که اینجانب از مورخه ی 9 / 01 / 2007 جهت ادامه فعالیت‌های حزبی خود به فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری پیوسته و رسماً به عضویت آن در آمده ام.

با احترام،

خسرو دانش

11/ 2007/01

## آگهی

## انجمن مارکس بر گزار میکند!

- ۱- توضیح تفصیلی مبانی پلاتفرم "اتحاد کمونیسم کارگری"!
- ۲- از "حزب مبلغ - مروج" به "حزب سازمانده - رهبر": مبانی و ملزومات یک انتقال سیاسی!
- ۳- زمینه های شکل گیری فراکسیون "اتحاد کمونیسم کارگری"!
- ۴- گزارش به جامعه: بررسی کیس نوید بشارت!
- ۵- اتحاد صفوف کمونیسم کارگری در گرو چیست؟
- ۶- جدال بر سر "حزبیت" در حزب کمونیست کارگری!
- ۷- جدال خطوط سیاسی در حزب کمونیسم کارگری پس از منصور حکمت (بخش اول): پیش از انشعاب! (بخش دوم): پس از انشعاب!
- ۸- برای سرنگونی رژیم اسلامی و پیروزی کمونیسم کارگری چه باید کرد؟
- ۹- مارکسیسم انقلابی، کمونیسم کارگری، حکمتیسم: تفاوتها و تشابهات!
- ۱۰- "بازگشت به گذشته": نقدی بر نقطه نظرات و مواضع چپ رادیکال در حزب!

زمان و مکان این سمینارها متعاقباً اعلام میشود! علی جوادی (مدیر مسئول)

با نشریه برای یک دنیای بهتر همکاری کنید. اخبار و گزارشات و نظراتتان را برای ما بفرستید. پخش نشریه و رساندن آن به دست دوستانتان را فراموش نکنید. با نشریه مکاتبه کنید.

siavash\_@yahoo.com Tel. +46 707 65 63 62

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، بدون "خطر" سوسیالیسم به یک منجلاب تبدیل میشود! منصور حکمت

## یادداشتها ...

و عناصرش را در متن این جنگ قربانی میکند، و با مرگ خامنه ای این دیوار پوسیده ترک عظیم دیگری برمیآورد. مرگ خامنه ای جدال درون حکومتی را تشدید میکند. جنگ برسر جایگزینی "آقا" یا نفی صندلی "آقا" و بدیل "شورای رهبری" را به وسط میکشد. جناح طرفدار خامنه ای و خشکه مقدس های رژیم اسلامی را در یک بن بست قرار میدهد و حتی امکان دست زدن این جناح به یک ماجراجویی سیاسی - نظامی را برای حفظ موقعیت خود بالا میبرد. همزمان جریاناتی در درون رژیم اسلامی فعال و به جلو صحنه رانده میشوند که دیگر مانع خامنه ای را در مقابل خود نمی بینند. تاکید این نکته ضروری است که خامنه ای خمینی نیست و هیچوقت در جمهوری اسلامی از چنین اتوریته ای برخوردار نبوده است. موقعیتی که او احراز کرده بود و اربابه خونینی که در زیر نگین او میچرخید، جناحهای مخالف را در متن فرض حفظ نظام به سکوت و کرنش میکشید. با حذف خامنه ای این صورت مسئله عوض میشود و جنگ بقاءمراه با تجدید آرایش نیروهای درون حکومتی به دستور روز بدل میشود. نظام اسلامی بعد از خامنه ای تا بدست آوردن بالانس خود و کنترل بر مردم و جامعه دوره سختی را پیش روی خود دارد.

مرگ خامنه ای برای ما بعنوان اپوزیسیون انقلابی و سازش ناپذیر رژیم اسلامی و مردم منتفر از این نظام معانی مشخصی دارد. اولاً جمهوری اسلامی نظام خامنه ای ها و کارخانه تولید خامنه ای هاست. جمهوری اسلامی بدون خامنه ای هنوز همان جمهوری اسلامی با تمام کراحت و ماشین جنایتش علیه مردم است. در چنین نظامهایی نقش فرد اگرچه مهم است اما نهایتاً تعیین کننده نیست. جمهوری اسلامی با خامنه ای و بدون خامنه ای سرچایش است تا زمانیکه بوسیله مردم جارو شود. ثانیاً، واقعه مرگ خامنه ای بلافاصله به یک تشدید اختناق مقطعی و دفاع اوباش رژیم از کل نظامشان ترجمه خواهد شد. ترس از مردم تشنه سرنگونی کل این صف را علیرغم چنگ و دندان نشان دادنهایشان برای همدیگر در صفی واحد علیه مردم برای از سر گذراندن این واقعه بسیج خواهد کرد. ثالثاً، مرگ خامنه ای میتواند برای آمریکا و غرب و نیروهای طرفدارشان یک سورپرایز باشد. مرگ خامنه ای سیاست آمریکا و دولتهای غربی مبنی بر اعمال فشار به

رژیم اسلامی را موقتاً دچار وقفه میکند و متقابلاً امید به دست بالا پیدا کردن خطی که بعد از خامنه ای میتواند با آمریکا و غرب کنار بیاید را بالا میبرد. مجدداً سیاسیون اسلام زده و پراگماتیستهای دانشگاهها و مراکز استراتژیک اروپا و آمریکا را، که تخم لق صفتندی "اقتدارگرایی در مقابل اصلاح طلبی" را شکستند و حذف خامنه ای را دریچه ای به پیشروی خود ارزیابی میکنند، فعال خواهند شد. آنچه که قرار است اتفاق بیافتد وقت خریدن برای نظام، در انتظار نگه داشتن مردم سرنگونی طلب، و بند و بست از بالای سر مردم است. نباید اجازه روی پرده آمدن این سناریوها را داد. حذف خامنه ای صفوف حکومت را شدیدتر از هر زمان در مقابل همدیگر و مجموعه آنها را در مقابل مردم قرار میدهد. مردم آزادیخواه و طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری باید برای این وضعیت آماده باشد. نباید کوچکترین فرصتی به این جنایتکاران و پادوهای بیرون حکومتی شان داد. وقت آنست که مردم روی سر کل این پدیده منحوس بریزند و طومار ننگینش را همراه با مرگ خامنه ای برچینند. وقت آنست که با "مرگ طالبان تهران" نظام طالبانها در ایران را بزیر کشید. وقت آنست که انشقاق و سردرگمی و جنگ بقا در درون رژیم اسلامی را به فال نیک گرفت و از آن برای نفی همه شان با قدرت و تیزی استفاده کرد. وقت آنست که طرحهای از بالای سر مردم و خطر جنگ و تحریم اقتصادی و جنبش اسلامی اتمی را دفن کرد. نباید به کسانی که در مقابل مترسک و لولوی احمدی نژاد ملکه زیبایی رفسنجانی - خاتمی را نشان مردم میدهند فرصت داد. حذف خامنه ای علیرغم تنشها و تضاد منافع باندهای حکومتی و مخاطرات سیاسی و نظامی در منطقه، میتواند و باید به نفع عروج قویتر و یکپارچه تر جنبش سرنگونی و مبارزه انقلابی برای نفی جمهوری اسلامی تمام شود. باید هوشیار بود و بزنگاه سیاسی را تشخیص داد و بر علیه دشمن استفاده کرد. باید مرگ خامنه ای را به مرگ نظام اسلامی وصل کرد.

### یاد کارگران جانبناخته خاتون آباد گرامی باد!

امروز چهارم بهمن ماه است، سالروز شلیک به صف کارگران گرسنه و معترض مجتمع ذوب مس

خاتون آباد از توابع شهر بابک در کرمان. سه سال پیش کارگران و خانواده هایشان که علیه سیاست اخراج دست به اعتراض زدند پاسخشان را با گلوله از نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی سرمایه داران گرفتند. شلیک به کارگران اعتصابی به اعتراضی وسیع در شهر بابک منجر شد. در قیام یکپارچه شهر بابک که دو روز طول کشید، مردم به مراکز رژیم حمله بردند و با نیروهای سرکوب درگیر شدند. جمهوری اسلامی با تمام قدرت به مقابله برخاست. از چاقو کش و چماقدار حزب الهی تا نیروی انتظامی و هلیکوپترهای هوانیروز را به خدمت گرفت و به صف کارگران و مردم معترض شلیک کردند. هفت نفر در این جنگ نابرابر جان باختند، دهها نفر زخمی شدند و بیش از هفتاد نفر دستگیر شدند. خانواده های جانبناختگان حتی اجازه نیافتند که برای عزیزانشان مراسم تدفین برپا کنند و خانه هایشان برای منتهای تحت کنترل نیروهای انتظامی و اطلاعاتی بود. از کارگران جانبناخته نامهای ریاحی، مهدوی، مومنی و جاویدی منتشر شدند. اولین بار در سال ۵۸ بود که رژیم اسلامی تظاهرات کارگران در بندر دیلم بوشهر در سیزده آبانماه شلیک کرد که یک کارگر بنام باران حقیقت جان باخت.

کشتار خاتون آباد نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران و جنبش اعتراضی مردم علیه جمهوری اسلامی بود. رژیم اسلامی امیدوار بود که با کشتار خاتون آباد کارگران را ساکت و مرعوب کند. پاسخ این تعرض کثیف رژیم اما در مراسمهای باشکوه اول مه داده شد. اعتراضات رو به رشد کارگران در گوشه گوشه ایران نشان میدهد که این تعرض جانین رژیم اسلامی به کارگران نتیجه معکوس داده است. کارگران مرعوب نشدند، گوشه نشین نشدند، به سیاستهای رژیم اسلامی و بیکار سازیها و تحمیل فقر مطلق تن ندادند، خط جریانات رژیم و سازشکار را قبول نکردند. آنچه که شاهد بودیم اعلام همبستگی نسبتاً گسترده طبقاتی با کارگران جانبناخته خاتون آباد و تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری مستقل از دولت و طرح صریح تر و

وقتی دمکراسی جناب بوش قومی - مذهبی است، و بشر و حق او در دنیای گنبدی تئوریسین های پست مدرنیسم محلی میشود، عجیب نیست که کسی برود و سازمان دفاع از حقوق بشر "مردم کرد" و در دفاع از نقض حقوق بشر "کرد" ایجاد کند. گوئی نقض حقوق بشر شامل بقیه مردم ایران نمیشود و یا بقیه بشر نیستند و یا "بشر کرد" متفاوت است و بقول بعضی از سرداران ناسیونالیسم "از نواده شیر" است! این خودگماردگان حقوق مردم در کردستان که امروز زورشان نمیرسد، زیر سایه رژیم اسلامی مانور قومی فدرالیستی میدهند و فردا که دستشان و دهنشان به آخر ارتش آمریکا وصل شد، آرکان ها و کارادچ های کردستان میشوند و دست به پاکسازی قومی "فارس" ها و "عجم" ها خواهند زد.

بقیه در صفحه ۳

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!